همه ما «بی تفاو تــی» خیلی از آدمهــا را در برابر

خیلی از ناهنجاری هـا، بے انضباطی هـا و تخلفات

یز به کــرات رفتارهای نادرســت و ناپس

موزنــدهای صورت دهیم، چه بس

باز خور داین باشد؛ «به تو چه!» و صد البته در مواقعی

متأثر! وحتى خود را برتـر و بالاتر از آن مى پندارند كه شأن شان را بهواسـطه توجه به مسائل جارى و عادى فروكاهند!..

۔ نی از این قبیل هم بسیار شنیدمای «آدم بایـد آرام و کم حرف و صبور و باگذش

ىتان بەمن ئابت كردە كەوقتى

معلمی در دبس

هر یکشنبه با منوچهر آشتیانی

بحثی پیرامون کار کردنهادهای فرهنگی(۲) نهادهای فرهنگی، وامانده در ساختار، جداشده از کارگرد

طرح نو – فروغ فکــری | کار کرد نهادهای گوناگــون فرهنگی را نمی توان فارغ از ســاختاری که در مرکز و در روی صدری امر روی مرکزی در رویمدی بو خواهی را بی وی رویمی را بی وی روی روی در مرکزی کنر آن قرار داونده ورد بررسی قــرار داد این کار کردها در طن سـاختاری کــدر آن قرار گرفتند قدیر شــکار می دهند و هرچنــد همواد درصد دکستری با بدهای سـاختاری هســـتند که بر آنها تحمیل شــده امادر نهایـت و در اکثر مواقع تحت تأثیر آن عمل میکنند منوچهو آشــتیانی چنیسن فضایی را با عنوان وحــدت ضدین تعریف کــرده و می گوید: «کار کرد مجبور ا، ا ساحتار وقود مدر کار باساختار وقو تعدر کالی که ساختار می خواهد خود را به کار کرد تحمیل کند ساختار امری برونی، متعلب و خشک است اما کار کرد متحرک است و نمی خواهد خود را در چهار چوب ساختار نگه دارد و می خواهد ساختار را بشکند. «مناسبات و کار کرد نهادهای فرهنگی نیز خارج از چنین فضایی بعر یفنمی شوده از آن که به گفته دکتر آشتینایی در سکل گیری ان خارج از چنین فضایی بعر یفنمی شوده ای آن که به گفته دکتر آشتینایی در سکل گیری ان کار کر دهاوضع اجتماعی ودوران تاریخی نیز از جمله عوامــل اثر گذار املی به شــار می آیند. این یکشنبه نیز ادامه بحث پیرامون کار کرد نهادهای فرهنگی با منوچیو آشتیانی در بی می آیند.

سفى و فكرى بەوقسوع مى پيوندند و تفكر مسلیک و حرق ، و حرق ، یہ جر می می مود باز سمبلیک هندی هم که وارد می شود باز به زمان مشروطه. این زمان رستاخیز ادبیات پرخاشگر است که شـاعران و نویسندگان ما پر شروع به نگارش متون انقلابی کردند. به این ، کار کردهای فرهنگی در هر شــکلی نیر ســاختارند و این ســاختار اســت . ت تأثير ســاختارند و اين ســا که شــکل میبخشــد و در دوران کنونی هم

به سعل می محسد و در دوران توی هم می توانیم شاهد این امر باشیم. اما بخش اعظمی از مواردی که به آن درقالب تحولات فرهنگی اشاره کردید، پایههای مردمی دارند، به این معنا که ُدر گذشــته گویی نهادهـای فرهنگی ما درمیان مردم بودهاند نه سـازمانی که به أن شــكل دهد و همين هم عامل توفيق فرهنگی بوده است.

ر بله. در ایران فعالیت سازمان فرهنگی هر گز بعد مربور محمد مرده است. یعنی از پروژه نبوده بلکه پروسه بوده است. یعنی از ابتـدا یک و ابته بعد از ورود اسلام این اتفاق بوده است و ابته بعد از ورود اسلام این اتفاق می افتد. به این ترتیب نظام فرهنگی در دورههایی که از آن نام بردیم در قالب جریانی پیش رونده عمل می کند. برعکس در آن دوره در اروپا ما شاهد استیلای فرهنگ بالادستی یم. بسیاری از نقاشــیها و نوشتهها و. سـتور پاپ اسـت، امری که خوشبختانه در ایران شاهدش نیســتیم. ممکن است ما با ار ریزن معمدال بیستیم معکن است ما به نقصان هـای متعددی مواجه بوده باشـیم اما در این راسـتا نبوده، از طرفی چنین رخدادی هم دلایل مشخصی دارد. از آن جمله می توان به ضعف بودن مناسـبات

اقتصادی، طبقاتی و مناسبات حکومتی اشاره کرد. زمانی که فردوسی آمد تا رستاخیز قیام ملی را انجـــام دهـــد ما شـــاها هیچوجهیی از مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جامعیه

یستیم و تنها او به این نیجه میرسد که این نتیجه میرسد که این رستاخیز را تنها از طریق زبان میتواند عملی سازد. ــه ایــن تر تیب ایــن قــدرت بــه صورت

خودجوش باید وجود داشسته باشد و از بطّن جامعه رشسد یابد و جزییات و کلیات نباید از . بالا صادر شود. اما با پیشرفت جوامع از سویی و وقوع اتفاقات گوناگــون تاریخی میل از بالا برای کنترل، ســاختاربندی کردن و سا ، ربی افزایش یافت و از پاییـــن هم آن تلاش فزونی گرفت و در نتیجه ما شــاهد وجود تلاطمهای داخلی شُدیم. چنین تلاطم ی را در زمان فردوسی و حافظ به این شکل نمی بینیم هرچند تلاطههایی به صورت التهاب داخلی ملت ایران و تضادهای داخلی وجود دارداما مثلا هرگاه حافظ با نیروی بالادستی مواجه می شود، شروع می کند به طنو گفتن و مسخره کردن. اما درنهایت تغییر آن مناسبات اقتصادی و طبقاتی و حکومتــی که از آن نام · · · · · تراتُ خودُ را بر این حُوزه نیز بردم، توانسًــ بر جا گذار د.

بر با صوری فکر میکنید در شـرایط کنونی، برای فائق آمدن بـر ایـن تضادهـا، نهادهای فرهنگـی چـه کاری می تواننـد انجـام 8.1:00

در حال حاضر بی شک ابزار این امر در دست ســازمان های موجود اسـت. ســازمان های گوناگــون کــه عنــوان متولیـان فرهنگی را دارند بایـد در ایــن وادی گام بگذارند و تنها پیشــنهادی که بهعنوان یک جامعهشــناس می توانم داشـــته باشـــم، این اســت کــه باید ی ر ام تمـام عواملی کـه می تواند این تلاطـم را به نحو عاقلانه ای کنار هـم قرار دهد – به نحوی که هم جنب موجی و حرکتی و هم جنبه خلاقانهاش حفظ شود- رعایت شود. حفظ ساختار باید در ضمن حفیظ حرکت درونی در کارکرد عملی شود و این طور نباشید که کارکردها صرفا متناسب با ساختار شیکل بگیرنـَدو به چیـز دیگری هـم در این میان توجه نشـود. بایـد قدرت خلاقـه موجود در . فدمت گرفته شــده و تلاش شــود تا کار کرد نهادهای فُرهنگیی هُمان گونه که درون خود حامل تضاد نیستند، به تضادهای بیرونی نیز دامن نزنند.

بحـث پیرامـون کارکـرد نهادهـای فرهنگی، در ابتدا این پرسش را به همراه می آورد که این کار کردها بر چه اساسی شکل می گیرند و تا چه صد تحت آثیر ساختار سیاسی اجتماعی – اقتصادی شکل گرفتهاند؟

العامی عصومی مرجو از دیاری میشی بیش این که چه کار کردی دارند یا چه بخشی بیش از سایر بخشها در آنها دارای اهمیت است. با یک دیالکتیک و نبضان و وحدت ضدین با یک نیممینا و بیشان و خدان سین مواجهند.از سـویی کار کرد مجبور است خود را با سـاختار وفق دهد درحالی که سـاختار میخواهد خــود را بر کار کــرد تحمیل کند. میحواهد صود را بر دار سرد نحمین تند. ساختار امری بیرونی، متصلب و خشک است اما کارگرد متحرک است و نمی خواهد خود (در چهار چوب ساختار نگه دارد. می خواهد ساختار را بشـکند. این امر در تمامی حوزهها هم دیده می شـود. چنانچه در ادبیات و شعر هم دیده می شود. چنانچه در ادبیان و شعر هم همین گونه است. وقتی شعر جدید هم ساخته شد می خواست ساختارهای شعر گذشته را در هم فروریترد و کار کردی را که میخواسته در شکل و ساختاری جدید نشان دهد. یا نظام سرمایه داری که آمد و نظام فئوداليــزم را درهم كوبيد؛ مانند انقلاب فرانسه. به اين ترتيب چه در سطح «مايكرو» و چه «میکرو»، همیشه کارکردهای مترقی، ساختارهای کهنمه را می شکنند و این امر همواره اصل بوده است. این نبضان، در داخل میورد اص بوده است. یک بیشان در ۵ حن خود کار کرد وجود دارد اما امری نسبی است. در اقتصاد، میان عرضــه و تقاضا، رقابت و... با

در ضمن حفظ حرکت درونی ر در کار کردعملی شودو این طور نباشد که کار کردها صر فامتناسب باساختار شکل بگیرندوبهچیزدیگری همدر

حفظساختاربايد

ین میان توجه نشود

اجتماعیے مربوط مے شیود و از اینے رو تمام نیروی حاکمه و نیروههای مختلف تلاش میکنند تا ساختارهای موجود را حفظ کنند شناخته می شوند که در تلاشیند تا جلوی متلاشی شدن نظامها را بگیرند.

پر نفس و پــر وجدانی کــه در درون معنویت است، ما شــاهد تضاد میان کار کرد و ساختار هســـتیم و هـــم در شـــکل ظاهری خشــکی که میخواهـد کاری بــرای خــودش انجام که میخواهـد کاری بــرای خــودش انجام دهــدو پولی دربیاورد. البته این امر بســتگی ــتگى بــه وضــع اجتماعــی در هــر دوران تاریخی دارد. اگــر جامعــه بهســمت آرامــش برود، ساختارهای فرهنگی هم بهسمت آرام کردن و متعادل کردن کار کردھا حرکت می ایسن امر را در دوران های مختلف تاریخی میبینیم. در دوران سمانیان که شمیرایی چــون عنصری، فرخــی، رودکــی و... حضور دارند ما شاهد شعری آرامش بخش، تغزلی و عاشقانه هستیم، جامعه این را میخواسته و فرهنگ متقابلا به جامعه کمک می کرده اُست. عکس ایس اسر را در دوران غزنویان میبینیم. حاکمانی که خارجی هستند و با می می می معلقی محمدی مربعی مستقدر می مردم غیر همدل. با وقـوع جنگهای ایران و هندوســـتان و جنگهای داخلی این مشکل فزونی مییابد. به این ترتیب این ســاختار به کارکرد فرهنگی نهتنها کمک نکرده، بلکه آن را دچار مشکل نیز کرده اسـت. در این زمان ر پر را میر ای در آمیز به خــود می گیرد ادبیــات رویــهای رمزآمیز به خــود می گیرد و ادامــه پیدا می کند؛ حالا یا عرفانی اســت یا

می نظامهای موجــود در جهان، فارغ از

ی<u>ریم</u> به دربهیت نیز بیه بحرانهای گسترده میانجامد که این نشان از شکالات گسترده در داخل

اجتماعی و سیاسی، مسأله بسیار اساسی است چراکه بـه حیات

غیر عرفانیی. به صفویه می سیم و بازهم در زمان آرامش این سلسله است که نحلههای

نگاه منتقد

محافظه کاری» بـر پیکر جامعه تـا همین حد بود. ولی نیست! گسـتره این فاجعه واقعا وسیع است! ولى نيست! كستره اين فاجعه واقعا وسيع است! «ليدمــى محافظــه كارى» چنان ناكارمـــان كرده لت که حتی اغلب از درک آنچه در اثبر آبتلاً به ـــــ - حــى مصب ار در ب امچه در اتــر ابتلا به أن بر ســرمان مى آيدو بر ســر هم مى أوريم، عاجز و بى خبريــم! افق ديدمــان را چنان مه آلــود كرده و بی بریس می دردان نانمان را بر سـر سفره هایمان اسـت کـه دزدان نانمان را بر سـر سفره هایمان فرامی خوانیـم و در صـدر محافل مان می نشـانیم! بر عـرت عارت کارتران ایلای مان چسـم می پوسـیم وب آنان از یک سفره می خوریم و از یک چشـمه می نوشیع!«پیدمی محافظه کاری» کودکانمان را در سیستمی سراسر نقص با نگاهی محدودو معیوب می بـرورد و بزرگان مـان را با سیاست «تدریج»، بر برخوردهای شـدید در این کارکردها مواجه میشـویم که درنهایت نیز چونان «قورباغه آبپز» آرام آرام می پزد! بدان سان که پختن و سوختن خود را در جهنم «تدريج» احساس به کار از مراد را در ۱۰ ۲۰ ۲۰ نمی کنیم!خلاصه این که یکــی از بزرگترین عوامل اســتمرار بداخلاقیهای پنهان و آشکار در جامعه، پیدمی «منش محافظه کاری» و همگانی بودن آن است و درد بزرگتر این که انسان های محافظه کار،

خود کارکرد اسُت. تضاد میان کار کردها و ساختار در چه وجهی دارای اهمیت بیشــتری میشود؟ ر کار کردهای اقتصادی،

و از این رو ما شاهد شــکل گیری انواع و اقسام نحله ها در این راســتا هستیم. رفرمیستـها و اصلاحطلبان در هر جامعـهای به این تعریف

اما نقّےش کار کر دھائی فرھنگی۔ چہ آنان کے توسط دولتھا سامان دادہ شــدهاند و چه آنهــا که در بطــن جامعه

ستداداند و چه ایک نه در بطن جاعفه شکل گرفتهاند - چیست؟ در فرهنتگ عیت همین تضاد در داخل خود کار کردها و ساختارهای فرهنگی وجود دارد.از سویی، هم میان محتوای پر ایدهآل،

چه!» بــا انگیــزه عافیــت طلبــی، تــرس از حربه متين و مؤدب و خوش بر خور د و ... باشد.» «به تــو چــه!» و ... همه و همــه ما را شــهروندانی «محافظیه کار» بار آورده یا رگههایی ا «منش محافظه کاری» را در بنیان شیخصیتمار افكندهاست ، پیدمی ایــن منش، محیط های مملو از کاد و ناراستی را برای مان عادی و قابل تحمل کرده و قبیح آن کاستی ها و ناراستی ها را تقلیل داده و فراستی را برای مان عادی و قابل تحمل ترده و قبح آن کاستیها و ناراستیها را تقلیل داده استا این است که دیدن بسیاری از ناهنجاریها بیانضباطیها و قابون شکنیها، زرتگیها و دورنگیها و بیملاحظگیها و سبرایمان عادت ری. «آدم بایــد زُرنگ باشــد، بــا جماعــت همرنگ

دررسی، و چی در سعی، سور « برای دن شده و با این کـه از وجودشــان رنــج می بریم اما همه شان را با علم به آســیبزا و مخرببودنشان به جان میخریـــها تا جایی که دفع نادرســـت زیاله را به همسایه و همسفرمان تذکر نمی دهیم. اتلاف آب بهواسطه شستوشـوی نابهجای خودرو را به همسایه گوشــزد نمی کنیم. هر روز صدهــانفر را هنــگام عبــور از روی گل.ها و چمنهــا میبینیم و اشتباهشان را یادآوری نمی کنیم. کم کاری ها و ناکارآمدی ها و اتلاف ها و استراف ها و اجحاف ها و خُيانتها را در محل كارمان ميبينيم و دم برنمی آوریـــم! از دزدیهــا و غارتهــا خبردار میشــویم و ســکوت میکنیم! بهعنوان عضوی از شــورای مشــورتی در یک نهاداجتماعی یــا اداره دولتی شــاهد شـکلِگیری تصمیمــات نامعقول و خرب میشویم و رأی مخالف نمیدهیم. بهعنوان کارشناس مجرب در رکاب وزیری خود شیفته، تحمیل طرح های خام و ناآزموده و هزینه ساز بر جامعه را می بینیم و سُکوتَ اُحْتیــار مّی کنیم. نبانیها و تبهکاریها را در محله و اداره و ســازمان و وزار تخانه مے بینیچ و به روی خود نمے آوریچ و...

ی شماری را در کوچه و بازار و مدرسمه و دولت و بی ملت رقم میزنند. این است راز زندگی در صلح و صفا با زنجیرههایی از دست ها در جیبها. ر رز را می این می از مرکزی از مرکز می از مرکز را می از م محافظه کاری در جامعه و همگانی شدن آن است!

نیمکت (تجربه آموزش مهارت های زندگی در مدرسه)

امــا ایکاش آســیبها و خــ

غارت غارتگران آبادیمان چش

این منش و یرانگر را با خود به تمام سطوح و تراز های

جتماع منتقل میکنند و سازمان های محافظه کار، تروههای صنفی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و

ادبی و هنری محافظه کار و حتی دولتها و نظامهای حکومتی محافظه کار را شــکل میدهند و شــبکه

پیچیدہ ای با منیش محافظہ کار ی ا خلق می کنند

و خود نیـز در درون آن هر لحظه بـا تاکتیکهای جدید محافظه کاری بازآفریده میشـوند. درچنین

وضعیتی بەرغــم گرایش جامعه بــه اخلاقمداری، همه افراد و تشکل ها، بداخلاقی های پنهان و آشکار

دندكەچى گم كرديد؟ أنهاھم داستان ساختن کاردستیبازبالههایخشکرابرایشانمیگفتند.حتی آشـغال خوراکیهای بچههارا از دستشان میقاپیدند آشغال خوراکی های بچه ها را از دستشان می قاپیدند شاید که به دردشان بخورد! خلاصه آن روز چشمشان به دنبال چیزهایی می گشت که تا به حال تنها به اسم زباله و چیزهای به درد نخور می شناختند و حالا با دقت به آنهانگاهمی کنند تافکر کنند ببینند که به چهدر دشان ، میخــورد! موضوع حتی بــرای چندنفــری از بچه های کلاس های دیگر هم جالب شــده بود و آنها هم دست به كار شده بودند. تكليف آن روز بچه ها پيدا كردن زباله هاى خشكى بود كه با آنها مى توانســتند كاردستى هاى زيبا وبه یادماندنی در ست کنند. فردای آن روز بچه ها با ـەھاى پر از زبالەبــە كلاس آمدند تــااز آنھا دوبارە ستفاده كنند قوطى هاى كبريت ومايع ظر فشويى، چوب ستنی، تکههای مقواو کاغذو... گرومها سر جای خود شستند.وسایلی راکه آورده بودند به هم نشان می دادند تا سینور بی از مرکز بود. مراجعه می سالمی در باهمفکری هم آنها را به کاردستی هایی که می خواستند، تبدیل کنند. گروهی باقوطی بستنی و کاغذهای باطله و سنجاق سر شکسته و... سعی کردند یک طوطی درست ، نرچُندباید کلی فکر می کُردی تامتقاُعد شوی که کنند اين يک طوطي يا نوعي از پرنده ا ت،امابچەھاخودشان از کارشان بُسیار راضی بودند و همین کافی بود. گروهی دیگر با چوب بستنیها، چوب کبریتهایی که سرشان سوخته بودو روکش های کیک و بیسکویت، چند در خت سر سابر عرورو سی دی سا و بیسا و یک پیدار سا درست کردند و آنها را روی یک تکه یونولیت گذاشتند و بهعنوان جنــگل معرفی کردند. گروه ســـوم هم آدمکی

رست کردند که نامش بازر گان بود. تقریب اوسایلی که بچه ها آورده بودند د مورد استفادهٔشان قرار گرفت و فهمیدند که حتی می توانند کاردستی هایشان را خراب کنند و دوباره با همان ها یک کار دستی دیگر در ست کنند.



باشد. اما براساس مشــاهدات معلمها و دیگر م ىدرســه در كلاس و حياط، به نتيجــه چندان مطلوبي ىتان ُسَـيدُيم به دَرَسُ «رَهايي از قَفَسَ» يا هُمان دَاسَـتان مُعروف طوطي و بازرگان. به بچهها گفتم فردا در کلاس



«آدم باید به گونهای سخن بگوید که کسی نرنجا دلی نشکند، به شخص یا گروهی برنخورد.» «آدم بایــد ظرفیت داشــته باشد.کاســه زود لبریز نشود. سـعهصدر داشته باشد. و اگر لافی، خلافی، حقهای، دروغی، خســتی، حیلتــی و ... از کسی دید، نادیده بگیرد، به رخ نکشد، لب فرو بندد

باشد؛ مردم راً بَه «خود» جذب کند، برای «خُود» محبوبیت کسب کند، در دل دیگران برای «خود» جا باز کند، تا می توانــد دیگران را با «خود» همراه و هم آواز کند.» «آدم باید سیاسـت، هوش و کیاست داشـــته باشــد، مصلحتانديش باشــد و موقعيت و

اگر در حرفزدن خطری هست سکوت کند. اگر در سکوت ضرری هست آن را بشکند؛ سخنی درکند، شعاری سر دهد، رجزی بخواند، سری بتکاند و ...» و همـه میدانیـم کـه «صبـر» زیباست. «گذشت» بسـیار زیباست. «آسـتانه تحمل بالا». «مصلحتاندیشی»، «سیاست و کیاست» راهگشاست. «ادب» و «متانت» و «همراهی و مرنگی و هماهنگی با دیگران» همه و همه به نوبه خود مایه آرامش و صلح و صفاس ت. اما اگر همین صلتها تبدیل به ابزاری در نهاد «رندان» شـوند، هر كدام به يک ضد ارزُشٌ عليه خــود بدل خواهند

از رسوایی، موضع «بی خیالی و انفعال» برای مصونیت از استهلاک روحی، راهبرد «به من

عیبی را نامیجاری می بی سباطی می و مصف دیده و شنیده ایم. «استراتژی سـکوت» و «موضع بی تفاوتی» آدمهـا در برابر زیر کیهـا و رندی های افراد فرصت طلب و بی ملاحظـه را بارهاوبارها در موقعیتهای مختلف شاهد بودهایم. حتی خودمان ـند افراد بي مبالات را نظاره گر بودهايم و ارشادشان نكردهايم موش بگذرد.» زیر کی هـای صفوف نان و رندی های ایســـتگاه های اتوبوس را دیدهایم و دم بر نیاوردهایم و چه بســیار شاهد کامیابی قانونشکنان وزیر کان وزیادهخواهان ناحق و ناکامی افراد قانے و قانونمند ذیحق، در پناه «سکوت مردم» بودهایم. تقریبا همه ما هر روز شاهد

صحنه پرتاب ته سیگار و پوســـته شکلات و آدامس و کیسههای زباله و بطریهای نوشابه در پیادمروها و کنار جادمهاو در دل زیســتگاهمان هســتیم!اما ، منفعت خود را دچار مخاطره نکند». «آدم باید هوشیار باشد، نکته سنج و عیار باشد، ر فقط تأسف می خوریم و جرأت و اراده ارشاد پیدا نمی کنیم و برای تسکین خودمان زیرلب می گوییم: «به من چه»!و حتى اگر امرونهى دوستانهاى يا اقدام . با محتر مانه ترين هم شاهد مشاجرات افراد فهیم و ذیحق و ذینفع با آنارشیطلبان و زیرکان و هنجارشکنان و «خیل عظیم تماشاگران»شان بودهایم! و چه بسـیار شـخصیتها و مقامــات مهمی که فقطُوفقط به فکر وجهه خویشا ندو در اندیشـه جیره خویش! که نه از کاسـتیهای محیط اطراف متأسف میشوند و نه از ناراستیهای افراد و اصناف

اســـتراتژی «ســکوت» به نشــانه ادب، فرهنگ «بی تفاوتی» به خاطر مصلحت، سیاست «همرنگ جماعت شدن» برای در امان ماندن

> برای آموزش موضوعی، ابزار و وسایل آموزشی را از اری پیش آمادہ می کنی و به کلاس سے آوری، آرامش را در کلاس برقرار می کنی و بافعالیت های انگیزشی سعی در جلبنظر بچەھابەموضوع موردنظر دارى، تاحدى انرژى خودت را تلف كردەلى! و با اين ھمە صرف زمان و تلاش، صف نتیجه زمانی که بچهها را بـــا زندگی روزمره در گیر مىكنى،نمى،ينى!يمان،مايندستاورددرشغل معلمى براى من دستكمى از پذيرفتن قوانيسن علمى ندارد. مان طور که قب ولی کرده نقطه جــوش آب، صددرجه است، فهمیدم که آموزش در دوره ابتدایی بیشتر از هر چیز کسب مهار تهای زندگی است و دانش در این دوره، از دل روزمرگی های زندگی ایجاد می شود. اما با اعتقاد به ين قانون، در جلسه معلم ها، طرح آموز ش باز يافت ز باله ها را پذیرفته, قرار شد از فردا به مدت یک هفته در این باره با بچهها صحبت کنیم و یک سری اطلاعات درخصوص امریت اهمیت و چرایی تفکیک و بازیافت زباله ها به آنها بدهیم تااز این طریق بچه ها متوجه استفاده خاص و متفاوت

> ز سطل های زباله خشکوتر شوند و هدف نهایی از این طرحاین بود که این آگاهی و فرهنگاز مدر سه به خانهها ر میں اور کاریں آگاہی وفرہنگاز مدرسہ به خاندہ ما طرح این بود که این آگاہی وفرہنگاز مدرسہ به خاندہ ما کشییدہ شیود و توجہ به تفکیک زبالہ ہااز ساعت ہای حضور در مدرسه به کل ساعات زندگی شان تسری پیدا

یند از فردای آن روز ساعتی را به بحث و گفتوگو درباره مفهوم بازیافت و فواید آن اختصاص دادیم. هر روز چند معلم زنگ های تفریح را در میان بچه هامی گذرآندند و برباره پسماند خوراكى هايشان اطلاعات لازم را يادآورى و آنها را راهنمایی می کردند که هر کــدام از زباله ها باید در چه سطلی ریخته شـود. یک هفتهای به این طریق گذشت: دان: انال فاقت آ^ما ی ریال می رفت این آگاهی دادن ها و تمرین ها کم کم به یک عــادت ر فتاری در دانش آمــوزان در آمده

هہ که داء کردم از این قرار بود که هر گروه باید وسیله موردنیازش رااز بین زبالههای خشــک خانه و مدرســه پیدا کندو با خودش بیلورد. سه گروه شش نفره مشخص کردم تا در

نرسیدیم همچنین بازخوردوالدین به عنوان ناظران در خانه، به ما نشان داداین طرح بیشـــتر از آگاهی صرف و دادن اطلاعات خام پیشــرفتی نداشـــته. چند هفتهای

گذشت به این امید که برای تثبیت موضّوع و تمرین بیشتر احتیاج به زمان است. تا این که در کلاس فارسی

مورد این که چه چیزی میخواهند درست کنند از قبل به توافق برســند. از همان زنگ، بچهها شــروع کردند به جستوجو در سـطاهای مخصوص زبالههای خشک. هر گروه باید یک کاردستی مربوط به این درس درست



